

مفضل بن قیس، سخت در فشار زندگی واقع شده بود. فقر و تنگدستی، قرض و مخارج زندگی او را آزار می داد. يك روز در محضر امام صادق، لب به شکایت گشود و بیچارگی های خود را مو به مو تشریح کرد: فلان مبلغ قرض دارم، نمی دانم چه جور ادا کنم، فلان مبلغ خرج دارم و راه در آمدی ندارم، بیچاره شدم، متحیرم، گیج شده‌ام، به هر در بازی می‌روم به رویم بسته می شود. در آخر از امام تقاضا کرد درباره اش دعایی بفرماید و از خداوند متعال بخواهد گره از کار فرو بسته او بگشاید.

امام صادق به کنیزی که آنجا بود فرمود: برو آن کیسه اشرفی که منصور برای ما فرستاده بیاور.

کنیزك رفت و فوراً کیسه اشرفی را حاضر کرد.

آنگاه به مفضل بن قیس فرمود: در این کیسه چهار صد دینار است و کمکی است برای زندگی تو.

-مقصودم از آنچه در حضور شما گفتم این نبود، مقصودم فقط خواهش دعا بود.

-بسیار خوب، دعا هم می کنم. اما این نکته را به تو بگویم، هرگز سختی ها و بیچارگی های خود را برای مردم تشریح نکن، اولین اثرش این است که وانمود می شود تو درمیدان زندگی زمین خورده ای و از روزگار شکست یافته ای. در نظرها كوچك می شوی. شخصیت و احترامت از میان می رود.